

پدیدارشناسی فساد سیاسی در پرتو قرآن و سنت

m.ghodsi@ut.ac.ir

ammar.ghodsi@ut.ac.ir

محمد قدسی / دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران

عمار قدسی / دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳ - پذیرش ۱۴۰۰/۰۵/۰۲

چکیده

فساد سیاسی، یا سوءاستفاده از قدرت برای تأمین منافع فردی، خطری است که همه جوامع را تهدید می‌کند که اگر ریشه‌های آن شناخته نشود و با آن به شکل جدی مقابله نشود، بی‌تردید موجب ویرانی جامعه و فقر مردم خواهد شد؛ زیرا فساد مانعی واقعی در راه رستگاری عمومی می‌باشد. پرسش اصلی این است که سوءاستفاده از قدرت، چه شاخص یا شاخص‌هایی دارد؟ چگونه می‌شود با این پدیده به‌طور ریشه‌ای مقابله کرد؟ پاسخ آنها که فرضیه این پژوهش است، بر پایه این گفتار از امیرمؤمنان علی علیه السلام مبتنی است که فقر مردم ناشی از سوءاستفاده از قدرت است. از این‌رو، رهنمودهای قرآن و سیره نبوی و علوی، راهکار بنیادی مقابله با این پدیده ویرانگر است. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و در پاسخ به این پرسش‌ها سامان یافته است.

کلیدواژه‌ها: قدرت سیاسی، فساد، سوءاستفاده، ثروت.

مقدمه

«فساد سیاسی»، یا سوءاستفاده از قدرت، برای تأمین منافع فردی یا گروهی، آفت ویرانگر همه جوامع و نظام‌های سیاسی است. برای مقابله با آن، شیوه‌ها، راهکارها و رویکردهای مختلفی به کار گرفته شده که ملاک و میزان آنها، برای ارزیابی بودن و نبودن فساد، قانون است. براین اساس، وقتی رفتار کارگزاران سیاسی در چارچوب قانون است، دیگر فساد رخ نخواهد بود و در چنین وضعی جامعه عاری از فساد و سوءاستفاده از قدرت خواهد بود. درحالی که ممکن است علی‌رغم رعایت قانون، صاحبان قدرت سیاسی از قدرت سوءاستفاده کرده و آن را در جهت منافع خود به کار گرفته باشند. علت وجود این پدیده؛ یعنی فساد و سوءاستفاده از قدرت، همراه با رعایت قانون، این است که قانون به گونه‌ای تصویب شده که یا امکان سوءاستفاده از قدرت، در چارچوب قانون را فراهم می‌کند یا قانون برای صاحبان قدرت، امتیازات ویژه‌ای مقرر کرده است که محصول آن، بهره‌مندی‌های هنگفت با استفاده از امکانات و منابع عمومی برای آنهاست.

بنابراین، پرسش اصلی این پژوهش، این است که علی‌رغم اجرای قانون در روابط حاکم بر صاحبان قدرت، چه شاخص یا شاخص‌هایی ممکن است بیانگر این باشد که از قدرت سوءاستفاده می‌شده و موجب فساد سیاسی شده است؟ پیش از پرداختن به این پرسش، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود آیا صرف اجرای قانون و اعمال نظارت بر اجرای آن، بیانگر این است که از قدرت سوءاستفاده نشده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها، که در واقع فرضیه این مقاله است، بر این کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام استوار است که «فقر و تنگدستی مردم همزمان با ثروت حاکمان، نشان سوءاستفاده از قدرت و فساد سیاسی است»، که با توصیف و تحلیل سنت نبوی، همراه با سیره علوی، که راه چاره مقابله با این سوءاستفاده و فساد است، به تبیین این پدیده خواهیم پرداخت و بدین‌وسیله به این پرسش نیز پاسخ داده شود که چگونه به‌طور ریشه‌ای باید با این پدیده مقابله کرد؟

بررسی و مطالعه درباره سوءاستفاده از قدرت و فساد سیاسی، از دیدگاه قرآن و سنت و راه چاره مقابله با آن، در پرتو سیره نبوی و علوی، آنگاه که آنها برخوردار از قدرت سیاسی در جامعه اسلامی بودند، به‌طور خاص یا وجود ندارد، یا اگر وجود داشته باشد، با وجود جست‌وجو در این‌باره، در دسترس نگارندگان قرار نگرفته است. از این‌رو، کاری آنچنان که باید درباره این موضوع انجام نشده است. با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله در تلاش است تا در حد یک مقاله، این موضوع را مورد بررسی قرار دهد.

این پژوهش، با ضرورت مقابله با فساد سیاسی آغاز و پس از آن، امکان دور زدن موانع بازدارنده از فساد سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، موضوع ثروت صاحبان قدرت، شاخص فساد سیاسی زیر سه عنوان هدف قدرت سیاسی رستگاری انسان و قارون‌ها نمی‌توانند در پی رستگاری انسان باشند و فساد سیاسی حاصل خروجی قدرت با تراکم ثروت، بررسی می‌شود. در سرانجام، سیره نبوی و علوی، به‌عنوان مؤثرترین راهکار مقابله با فساد سیاسی مطرح خواهد شد.

۱. ضرورت مقابله با فساد سیاسی

مقابله با فساد سیاسی و سوءاستفاده از قدرت، برای تأمین منافع فردی از این جهت ضرورت دارد که با وجود شایع شدن آن در جامعه و شبکه قدرت سیاسی، امکان رسیدن به رفاه عمومی، که زمینه رستگاری همگانی است، از بین خواهد رفت؛ زیرا وقتی منابع و امکانات عمومی، با لطایف الحیل و شیوه‌های گوناگون، به وسیله کارگزاران سیاسی و خویشان و وابستگان آنها به یغما می‌رود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که صرف نیازهای اولیه مردم شود و شرایط ابتدایی یک زندگی طبیعی را برای آنها فراهم کند. چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، بر این موضوع تأکید کرده است. آن حضرت فقر و تنگدستی مردم را ناشی از فزون خواهی حاکمان می‌داند. از این رو، بدون نابودی فساد ناشی از رابطه قدرت سیاسی و ثروت، ممکن نیست جامعه روی سعادت به خود ببیند و زمینه رستگاری عمومی فراهم گردد.

با نگاهی به انسان و رابطه او با قدرت و ثروت، مشخص می‌شود که سوءاستفاده از قدرت سیاسی، برای دستیابی به ثروت، جریانی است مستمر و فراگیر، که در همه زمان‌ها و مکان‌ها به چشم می‌خورد و جایی پیدا نمی‌شود که از این پدیده ویرانگر در امان باشد.

فساد در ذات تمامی سیستم‌های اجتماعی - فئودالیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم - وجود دارد و تمامی طبقات جامعه، تمامی سازمان‌های دولتی، پادشاهی‌ها، و جمهوری‌ها، تمامی وضعیت‌ها چه در جنگ چه در صلح، تمامی گروه‌های سنی، مذکر و مؤنث و همه زمان‌ها از باستان و قرون وسطی تا معاصر را تحت تأثیر قرار می‌دهد (هیوود، ۱۳۸۱، ص ۱۹).

به نظر می‌رسد، این اظهارنظر دور از واقعیت نیست که «فساد سیاسی نزد ما سرطانی است که تمدن و آرمان ما را در طی قرن‌های گذشته به نابودی کشانده است... حاکمان ما از زمان‌های دور در موجودیت ما، گروهی فاسد بوده‌اند (غزالی، ۲۰۰۵، ص ۲۱). هرچند ممکن است سوءاستفاده از قدرت، برای اهدافی غیر از رسیدن به ثروت به وقوع پیوسته باشد، ولی هدف نهایی سوءاستفاده از قدرت، در اکثر موارد به چنگ آوردن ثروت و بهره‌مندی‌های مادی است که سایر اهداف آن را تحت شعاع خود قرار می‌دهد، به گونه‌ای که بی‌تردید ثروت، برجسته‌ترین، مهم‌ترین و فراگیرترین هدف سوءاستفاده از قدرت است. در بیشتر موارد، فساد سیاسی و سوءاستفاده از قدرت در جهت دستیابی به ثروت رخ داده است. علاوه بر این، اهداف دیگر سوءاستفاده از قدرت، در نهایت به ثروت و انباشت آن منتهی می‌شود. چنان که به کارگیری قدرت برای دستیابی به مدرک، مقام، عنوان اجتماعی یا سیاسی و هرگونه ستم و استبدادی، سرانجام به ثروت و بهره‌مندی مادی منجر می‌شود. این امر، به آسانی در جامعه قابل مشاهده و شناسایی است و موارد بسیاری از آن در هر جایی رخ داده است. به‌طور قطع، «بیشترین انگیزه سوءاستفاده از قدرت مقاصد مادی و اقتصادی است» (عمیدزنجانی، ۱۳۸۷، ص ۹۸). علاوه بر این، گرایش به ثروت و مال‌اندوزی، به‌ویژه در حاکمان از عوامل اصلی ویرانی جامعه به حساب می‌آید. چنان که «در مدت نیم قرن

عامل‌های چندی در سقوط جامعه اسلامی مؤثر بود، اما هیچ‌یک از آنها در شدت اثر به پایۀ این عامل (رغبت به مال‌اندوزی) نمی‌رسد» (شهیدی، ۱۳۷۴، ص ۶۱).

این شیوۀ بهره‌برداری از قدرت سیاسی و به‌کارگیری آن، در جهت منافع شخصی و انباشت ثروت و سوءاستفاده از آن، برخلاف سود جمعی، با توجه به اینکه نفع عمومی و خدمت به مردم، فلسفۀ وجودی قدرت سیاسی است، موجب ویرانی جامعه و فقر و بدبختی اکثریت مردم است و فساد شمرده می‌شود. وظیفۀ حقوق به‌عنوان فن سازمان‌دهنده روابط انسانی، به‌طور عام و حقوق عمومی، به‌ویژه حقوق اساسی به‌عنوان ابزار قالب‌بندی قدرت سیاسی به‌طور خاص، مقابله با این فساد است، به‌گونه‌ای که راهکارهایی مناسب و مؤثر باید در برابر این فساد ویرانگر به کار گرفته شود تا جلوی آن گرفته شود و بدین‌سان جامعه از شر آن در امان باشد تا قدرت به کارکرد مناسب خود در جهت رفاه عمومی، سود جمعی و خوشبختی مردم گام نهد؛ زیرا با وجود سیطرۀ جریان فساد ناشی از رابطه قدرت سیاسی و ثروت، دستیابی به هر آرمان اجتماعی، خیرعام، عمل در جهت منافع عمومی و خوشبختی مردم ناممکن خواهد بود. به‌ویژه اینکه «فساد از چندین مسیر، رشد اقتصادی را کند می‌سازد؛ زیرا به صورت نوعی مالیات عمل می‌کند و سطح سرمایه‌گذاری را کاهش داده، به سوءتخصیص استعدادهای می‌انجامد؛ زیرا انگیزه‌ها را منحرف ساخته، منابع مالی را از پروژه‌های کمک‌رسانی... دور می‌سازد. درآمدهای مالیاتی حکومت مرکزی را کاهش داده، عواقب ناگواری برای بودجه به همراه دارد. همچنین کیفیت خدمات زیربنایی و عمومی را تضعیف و بالاخره، ترکیب هزینه‌های دولتی را برهم می‌زند (ر.ک: هیوود، ۱۳۸۱، ص ۴۲).

از آنجا که بررسی‌های اجتماعی، مطالعات سیاسی و تجربه تاریخی نشان می‌دهد جریان مسلط، به‌کارگیری قدرت سیاسی، بیش از آنکه در جهت منافع عمومی باشد، همسو با منفعت شخصی صاحبان قدرت است و حرکت کلی آن، نادیده گرفتن سود جمعی برای تأمین منفعت فردی و انباشت هرچه بیشتر ثروت است. شناخت ریشه‌ها، نشانه‌ها و شاخص‌های آن و دستیابی به راهکارهایی کارآمد و اثربخش که بتواند مانعی مستحکم در برابر این جریان فاسد باشد، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، تا زمانی که خطر سوءاستفاده از قدرت سیاسی و به‌کارگیری آن برای دستیابی به ثروت وجود دارد، ضرورت مقابله با آن و یافتن راهکارهایی که بتواند هرچه دقیق‌تر جلوی این جریان فساد را بگیرد وجود خواهد داشت، به‌ویژه اینکه تا فساد سیاسی از بین نرود، مقابله با فساد اداری ممکن نخواهد بود؛ چون نظام سیاسی در سطحی بالاتر و برتر از نظام اداری قرار دارد و پیشوا و راهنمای نظام اداری می‌باشد. وقتی پیشوا فاسد باشد، محال است که زیرمجموعه خود را پاکسازی کند و مانع از فساد آن شود.

۲. امکان دور زدن موانع فساد سیاسی در چارچوب تعاریف رایج

فساد سیاسی یا به‌کارگیری قدرت، در جهت تأمین سود شخصی، نه تنها به علت عدم اجرای قوانین روی می‌دهد، بلکه گاهی با وجود اجرای قانون و بی‌آنکه با قانون برخوردی شود و یا قانون نقض گردد، به وقوع می‌پیوندد. در جوامعی که قوانین اجرا می‌شود، حتی ضدفساد، نتوانسته‌اند جلوی فساد سیاسی را بگیرند و مانع سوءاستفاده از

قدرت شوند. دلیل روشن این مدعی این است که با وجود اجرای همه راهکارهای حقوقی جلوگیری از فساد ناشی از رابطه قدرت با ثروت، درحالی که اکثریت کارگزاران سیاسی غرق در ثروت و رفاه هستند و نشانی از تنگنای مالی در میان آنها نیست، اکثریت مردم درگیر فقر و تنگدستی هستند، به گونه‌ای که حتی از برآوردن ابتدایی‌ترین نیازهای آنان ناتوان می‌باشند.

از آنجاکه مبنای اکثریت رایج تعاریف فساد سیاسی، قانون است و لازمه فساد سیاسی نقض قانون است، معیار سوءاستفاده از قدرت در جهت سود شخصی، دست‌اندازی به حریم قانون می‌باشد.

فساد سیاسی هنگامی روی می‌دهد که یک کارگزار قانون را به نفع شخص خودش با قربانی کردن منافع حاصله از یک اصل حقوقی نقض کند. در حقیقت، «غیرقانونی بودن» مسئله محوری بسیاری از تعریف‌های فساد سیاسی است و می‌توان استدلال کرد که مبنای لازم برای انجام تحلیل مقایسه‌ای فقط با رجوع به هنجارهای حقوقی فراهم می‌شود (هیوود، ۱۳۸۱، ص ۳۴).

برای نمونه، بند الف ماده یک قانون ارتقای سلامت اداری و مبارزه با فساد مصوب ۱۳۸۷/۲/۲۹، فساد را به‌طور کلی این‌گونه تعریف کرده است:

فساد در این قانون هرگونه فعل یا ترک فعلی است که توسط هر شخص حقیقی یا حقوقی به صورت فردی، جمعی یا سازمانی که عمداً و به هدف کسب هرگونه منفعت یا امتیاز مستقیم یا غیرمستقیم برای خود یا دیگری با نقض قوانین و مقررات کشوری انجام پذیرد، یا ضرر و زیانی را به اموال، منافع، منابع یا سلامت و امنیت عمومی یا جمعی از مردم وارد نماید نظیر رشاء، ارتشاء، اختلاس، تبانی، سوءاستفاده از مقام یا موقعیت اداری، سیاسی، امکانات یا اطلاعات...

در این صورت، فساد آنگاه به وقوع می‌پیوندد که قانونی در جهت سود شخصی نقض شود. درحالی که ممکن است براساس قواعد مقابله با فساد، همچون تعارض منفعت، شفافیت، منع دخالت کارگزاران سیاسی در معاملات دولتی و عمومی، قوانینی وضع شود که نه‌تنها بازدارنده از فساد نباشد، بلکه خود این قوانین، برای سوءاستفاده تصویب شده باشند تا زمینه را برای به‌کارگیری قدرت در جهت منفعت شخصی، بی‌آنکه با قانون برخورد شود، فراهم آورد؛ زیرا:

حاکمیت قانون به سادگی به این معنی نیست که حقوق و نظم هم وجود دارد، برای نمونه در حکومت لویی چهاردهم به‌عنوان حاکمی مطلق، حاکمیت قانون وجود داشت. دادگاه‌ها صرفاً قانون موجود را اجرا می‌کردند، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که آن قانون خوب باشد (قانون اساسی انگلیس، ۱۹۷۷، ص ۴۲۹).

به‌گونه‌ای که بتواند مانعی در راه سوءاستفاده از قدرت باشد؛ چون قانونی بودن همیشه برابر با حق بودن و در جهت خواست و منافع عمومی بودن نیست، چنان‌که «حکومت ویشی در هنگام جنگ دوم جهانی با ۵۹۶ رأی موافق، در برابر ۸۰ رأی مخالف مجلس ملی فرانسه به ریاست مارشال پتن به قدرت رسید؛ حکومتی قانونی بود، ولی بسیاری از مردم فرانسه آن را ناحقانی می‌شمردند (قاضی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۷ و ۳۰۶). همچنان‌که مردم آلمان در دوران رایش سوم، ممکن است تحت حاکمیت فانون بوده‌اند، ولی این قانون از جنبه‌های بسیاری مورد انزجار آنها و بیگانگان بوده است (والکر، ۱۹۸۰، ص ۱۰۹۴).

حاکمیت قانون، که قرار بود جلوی فساد رابطه قدرت و ثروت را بگیرد، نه تنها همواره نتوانسته است این وظیفه خود را آنچنان که ادعا شده است، انجام دهد، بلکه در موارد بسیاری، خود وسیله‌ای شده است در جهت سوءاستفاده از قدرت؛ به گونه‌ای که صاحبان نفوذ از این ابزار در جهت منافع خود بهره گرفته‌اند تا جایی که «گروه‌های فشار، تصویب قوانین جدید را یکی از راه‌های حل مشکلاتشان می‌دانند. دولت و نمایندگان مجلس هم معمولاً به راحتی به خواسته آنها تن می‌دهند» (متیو، ۱۳۹۱، ص ۹۲). علاوه بر این، «خود قانون می‌تواند سرمنشأ رویه‌های آلوده به فساد واقع شود، اینکه اقدامی قانونی باشد، همیشه بدان معنا نیست که فاسد نباشد» (اردان، ۱۳۸۱، ص ۶۵ و ۶۴).

از این رو، صرف قانونی بودن عمل، روش و گزینشی، بیانگر این نیست که آن در جهت منافع و خواست همگان است و بر حق می‌باشد؛ «قانونی بودن قدرت تطابق آن با موازین و مقررات و شیوه‌های حقوقی است و حقانیت آن، سازگار بودنش با نظریه قدرتی است که اکثریت، به درستی آن ایمان داشته باشند» (قاضی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۶). بنابراین، حاکمیت قانون هم به تنهایی نتوانسته است و نمی‌تواند در عمل جلوی سوءاستفاده از قدرت را بگیرد و نقشی مؤثر در از بین بردن فساد ناشی از رابطه قدرت سیاسی و ثروت داشته باشد. همچنان که «قوانین قدیم، نوعاً برای ارضای صاحب منصبان نوشته شده‌اند و وقتی که این مناصب اشغال شده باشد، نخبگان جدید می‌توانند از آنها به عنوان منابعی برای اندوختن ثروت... استفاده کنند» (لسکی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۴).

بنابراین، صرف وجود قانون و حتی اجرای آن، نمی‌تواند همیشه جلوی سوءاستفاده از قدرت را بگیرد. در این شرایط، باید در جست‌وجوی شاخص یا شاخص‌هایی بود که بیانگر عینی فساد باشد، تا با ظهور نمودهای آن در جامعه، با وجود اجرای قوانین ضدفساد، مشخص شود که به واقع از قدرت سوءاستفاده می‌شود.

۳. ثروت صاحبان قدرت شاخص فساد سیاسی

وقتی که مبنای تعاریف رایج از فساد، نقض قوانین است و فساد به‌طور کلی و فساد سیاسی به‌طور خاص، آنگاه رخ می‌دهد که قانونی زیر پا نهاده شود، در این شرایط این امکان وجود دارد که بی‌آنکه با قانون برخورد شود، قدرت سیاسی مورد سوءاستفاده قرار گیرد. با توجه به اینکه هدف حاکمیت در اسلام، اداره جامعه و راهنمایی مردم به سوی رستگاری و تأمین منافع عمومی و خدمت به آنهاست، جایی برای فزون‌خواهی و جمع‌آوری ثروت برای اصحاب قدرت باقی نمی‌ماند. از این رو، در اینجا به ترتیب هدف قدرت سیاسی در اسلام و این واقعیت که ثروتمندان و مرفهان بعید است که در پی رستگاری انسان باشند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و سرانجام، به این موضوع می‌پردازیم که ثروت انبوه صاحبان قدرت، نماد عینی فساد سیاسی است. بنابراین، باید قوانین تنظیم‌کننده روابط و اعمال کارگزاران سیاست، به گونه‌ای باشد که کسانی از قدرت سیاسی برخوردار باشند که اولاً، به صراحت و در عمل، در پی ثروت و منافع فردی نباشند. ثانیاً، به‌طور روشن نه تنها هنگامی که در قدرت هستند، ثروتشان افزوده نشود، بلکه پس از خروج از قدرت هم در موقعیتی قرار نداشته باشند که با افزایش ثروتشان در مظان سوءاستفاده از قدرت قرار گیرند. در غیر این صورت، باید آماده باشند تا اگر مشروعیت اموالشان روشن نگردد، مصادره شود.

۳-۱. هدف قدرت سیاسی رستگاری انسان

هدف قدرت سیاسی، به طور عام و قدرت سیاسی در اسلام به طور خاص، رستگاری انسان است. به قول سعدی «ملوک از بهر پاس رعیت‌اند، نه رعیت از بهر طاعت ملوک» (سعدی، بی‌تا، ص ۵۲). امروز در حقوق عمومی، این اصل مسلم و غیرقابل تردید است که هدف از قدرت سیاسی و حاکمیت، خدمت است و علت وجود قدرت سیاسی و نهادهای وابسته به آن، فراهم آوردن زمینه‌های خوشبختی مردم و از بین بردن موانع آسایش آنهاست. «پیامبران برای رهایی جامعه‌های انسانی و برای آموزش آنها و اینکه آنها را در عمل و گرایش‌ها به دادگری وادارند، برانگیخته شده‌اند. این هدف گسترده و بزرگ بدون قدرت و حکومت دست‌نیافتنی است» (حکیمی و دیگران، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۴۱۳). به همین دلیل، در دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام «خلافت در نظر او، وسیله‌ای بود برای رسیدن به هدف‌های بسیار بزرگ‌تر از حکومت و حکومت مردم چیزی جز تقویت و بزرگداشت دین و بالا بردن معنویات مردم نیست» (عبدالمقصود، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۳۷)؛ زیرا «موجودیت سیاسی در نظر علی علیه السلام دنباله موجودیت انسانی و نتیجه‌ای بود که بر آن مترتب است» (همان، ص ۳۷۸). آن حضرت، علت پذیرش خلافت را به صراحت برای احقاق حقوق مردم و فراهم آوردن شرایط رشد و تعالی انسان‌ها اعلام کرده است. در این باره، می‌فرماید:

خدایا تو می‌دانی آنچه از من سر زده است به خاطر رقابت در به دست آوردن قدرت و کسب ثروت نبوده است، بلکه برای این بوده است تا نشانه‌های دینت را به جایش بازگردانم و کشورت را سامان دهم تا بندگان ستم‌دیده‌ات ایمن شوند و حدود و انهداده شده تو اجرا گردد (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۱۸۹).

امیر مؤمنان علی علیه السلام در جایی دیگر، علت پذیرش خلافت را این‌گونه توصیف کرده است:

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور مردم نبود و تمام بودن حجت به خاطر وجود یاور و پیمانی که خداوند از دانایان گرفته است که بر پر خوری ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان آرام نگیرند، لگام شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم و آخرش را به پیاله اولش سیراب می‌کردم و در این هنگام درمی‌یافتید که این دنیای شما نزد من بی‌ارزش‌تر از آب بینی بز است (همان، ص ۵۰).

بنا بر آنچه از امام علی علیه السلام درباره علت پذیرش خلافت نقل شد، هدف از قدرت سیاسی در اسلام، دفاع از ستم‌دیدگان، گرسنگان و محرومان و مقابله با ستمگران، متجاوزان به حقوق مردم و فزون‌خواهان شکمبار و برپایی نشان‌های دین و اجرای احکام الهی و در نهایت، قرب به الله و رستگاری انسانی است؛ زیرا «هدف عالی‌ای که اسلام برای مسلمانان تعیین کرده «فلاح» است» (فارسی، ۱۳۴۹، ص ۳۰۴). همچنان‌که اطاعت از خداوند و پیامبرش، تضمین‌کننده رستگاری انسان می‌باشد: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» (احزاب: ۷۱). براین اساس، بی‌تردید هدف اصلی و بنیادی حاکمیتی که به نام اسلام برپا می‌شود، باید

رستگاری همهٔ انسان‌ها باشد، نه سود شخصی حاکمان و خویشان و وابستگان آنها. در غیر این صورت، در فساد چنین حکومتی جای شک و شبهه‌ای نخواهد بود.

۳-۲. قارون‌ها نمی‌توانند در پی رستگاری انسان باشند

تاریخ نشان داده که صاحبان ثروت‌های هنگفت و کسانی که غرق در رفاه هستند، معمولاً در جهت مخالف آسایش و رستگاری انسان حرکت می‌کنند و شیوهٔ زندگی و کسب و کار آنها به‌گونه‌ای است که با رستگاری مردم قابل جمع نیست و با آن تضادی آشتی‌ناپذیر دارد؛ زیرا ثروت انبوه آنها، تنها در برابر فقر و محرومیت و گرسنگی سایر انسان‌ها پیوسته در حال متراکم شدن و افزایش است و بدون غارت نهان و آشکار منابع و امکانات جامعه، امکان ندارد هر لحظه بر دارایی‌های آنها افزوده شود. چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام، دربارهٔ این ثروت‌های انبوه می‌فرماید: «ما رأیتُ نعمةً موفوره الا و بجانبها حقٌ مضیع» (شمس‌الدین، ۱۹۷۲، ص ۱۱۱)؛ هیچ ثروت انبوهی ندیدم، مگر آنکه در کنار آن حقی پایمال شده باشد. از این رو، ممکن نیست کسانی که موجودیت و ثروت انبوهشان، حاصل فقر و محرومیت اکثریت جامعه است، در پی رستگاری مردم باشند. همسو با این خط سیر تاریخ، قرآن و سنت بر این امر تأکید کرده‌اند که قارون‌ها و رفاه‌زدگان، در نقطه مقابل رستگاری انسان قرار دارند و بعید است آنها در پی خوشبختی انسان‌ها باشند. برای تبیین دیدگاه قرآن و سنت به ترتیب، شواهدی در این باره آورده می‌شود.

الف. دیدگاه قرآن به رفاه‌زدگان، مترفین: قرآن گروهی را که غرق در رفاه و نعمتند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۶۵) و دشمن پیامبران و از اصحاب شمال و اهل جهنم می‌باشند، «مترفین» خوانده است. از جمله در سورهٔ «سباء» آیه‌های ۳۴ و ۳۵ آمده است: «ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»؛ هیچ بیم‌دهنده‌ای را به شهری نفرستادیم، مگر آنکه رفاه‌زدگانشان گفتند: ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید، کافریم، ما دارای اموال و فرزندان بیشتری هستیم و ما عذاب نخواهیم شد. همچنین در سورهٔ «زخرف» آیه‌های ۲۳ و ۲۴، مترفین این‌گونه توصیف شده‌اند: «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ، قَالَ أَوْلَٰئِكَ أَجْتُمِمُ بَاهِدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ و اینچنین ما پیش از تو، هیچ بیم‌دهنده‌ای را به شهری نفرستادیم، مگر آنکه رفاه‌زدگان آنها گفتند: ما پدرانمان را بر آئینی یافتیم و ما در پی آنها هستیم، گفت: هرچند که رهنمودی بهتر از آنچه نزد پدرانمان است، برای شما آورده باشم. آنها گفتند ما نسبت به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید، کافریم. به خاطر دشمنی همیشگی رفاه‌زدگان یا به قول قرآن، همان مُتْرَفِین با پیامبران، آنها از اهالی ویژه جهنم هستند. در این باره، در سورهٔ «واقعه» آیه‌های ۴۱-۴۵ آمده است: «وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ لِآبَارٍ وَ لَآكْرِيمٍ، إِنَّهُمْ قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِینَ»؛ اصحاب شمال چه دانی که اصحاب شمال چه کسانی هستند؟ آنها در بادی سوزان و آبی جوشانند، در سایه‌ای از دود، که نه خنک است و

نه خوشایند، آنها پیش از این غرق در رفاه بودند. بنابراین آیه‌ها، مترفین، ثروتمندان غرق در رفاه ساکنین جهنمند؛ چون در اندیشه و عمل در جهت مقابل راه خدا و رسالت پیامبران و خوشبختی مرده‌اند.

ب. توصیف سنت از ثروتمندان، رفاه‌زدگان یا همان مُترَفین: پیامبر ﷺ در کردار و گفتار، در نقطه مقابل ثروتمندان و مترفین قرار داشت. علاوه بر اینکه زندگی عملی آن حضرت، با اشراف و ثروتمندان هیچ‌گونه سنخیتی نداشت؛ در موارد بسیاری دیدگاه خود را که هم جهت با قرآن است، درباره اغنیاء، که مترادف با مترفین و ثروتمندان غرق در لذت و رفاه هستند، بیان کرده است. از جمله فرمود: «شُرّ امتی الاغنیاء» (حکیمی و دیگران، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۹۴)؛ بدترین امت من ثروتمندانند. در این باره، از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «یاکم و مجالسه الموتی، قیل: مَنْ هُمْ؟ قال ﷺ: الاغنیاء» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۳۳۹)؛ از همنشینی با مردگان دوری کنید، گفته شد: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: ثروتمندان. همسو با این گفتار نبوی آمده است: «عن امیرالمؤمنین ﷺ فی حدیث المعراج عن رسول الله ﷺ قال: ... یا احمد یعد الاغنیاء و یعد مجلسهم منک» (همان، ج ۱۲، ص ۲۳۷)؛ امیرمؤمنان ﷺ در حدیث معراج، از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: ای احمد از ثروتمندان و همنشینی با آنها دوری کن. / احمد بن فهد حلی، در توصیف ثروتمندان آورده است: «آیا نمی‌شنوی آنچه را خداوند سبحان در کتاب بزرگ خویش به زبان پیامبرش به تو گفته است؟ برای تو روشن کرده است، آنها که شریعت را انکار کرده‌اند و جلودار تکذیب‌کنندگان آفریدگار بوده‌اند، ثروتمندان غرق در رفاه و اشراف متکبر بوده‌اند» (ابن فهد حلی، بی‌تا، ص ۱۱۱). همچنین، او نقل کرده است: «از حضرت عیسی ﷺ به حق به شما می‌گویم که کرانه‌های آسمان خالی از ثروتمندان است. داخل شدن شتر در سوراخ سوزن، آسان‌تر است از داخل شدن ثروتمندی به بهشت» (همان، ص ۱۱۳)؛ انجیل متی، باب ۱۹، آیات ۲۴ و ۲۵؛ انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۲۵ و انجیل لوقا، باب ۱۸، آیات ۲۵ و ۲۶. امام صادق ﷺ درباره نقش ثروتمندان در فقر و گرسنگی مردم این‌گونه اظهار نظر کرده است: «إِنَّ النَّاسَ لَمَا فَتَقَرُّوا وَلَا حَاجَا وَلَا جَاعَا وَلَا عَرَا إِلَّا بِذُنُوبِ الْاَغْنِيَاءِ» (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۳۷۰)؛ مردم فقیر و نیازمند و گرسنه و برهنه نشدند، مگر به خاطر گناهان ثروتمندان.

بنا بر آنچه در قرآن آمده است، ثروتمندان، رفاه‌زدگان، ناپرووردگان یا همان مترقین، دشمنان همیشه پیامبران و اصحاب شمال و از اهالی جهنم هستند و بنا بر سنت، گناهان آنها، موجب فقر و تنگدستی و گرسنگی مردم است. از این‌رو، از اهل ایمان خواسته شده است که از آنها دوری کنند. آیا ممکن است این گروه، که خود از عوامل بدبختی و رنج و درد مردم هستند، در پی رستگاری آنها باشند؟ به تعبیر مذکور از حضرت عیسی ﷺ اگر شتری بتواند از سوراخ سوزنی بگذرد، ثروتمندان هم که از عوامل فقر و بدبختی مردم هستند، ممکن است در پی رستگاری انسان باشند. براین اساس، همچون هر قاعده انسانی، این گزاره، که ثروتمندان ممکن نیست در پی رستگاری مردم باشند، اصل است و وجود عده‌ای معدود از آنها، که در پی رستگاری مردم باشند، استثناء و عقل، نقل و تجربه تاریخی

درباره این گروه حکم می‌کند که درباره آنها، باید قاعده چراغ راه باشد، نه استثناء. از این رو، نمی‌توان در رستگاری مردم به ثروتمندان اعتماد کرد و در انتظار نقش مثبت آنها، در راه آسایش و خوشبختی مردم بود.

۳-۳. فساد سیاسی حاصل خروجی قدرت با تراکم ثروت

با توجه به آنچه درباره قارون‌ها، ثروتمندان و مُترَفین آمد، وقتی قدرت سیاسی در دست قارون‌ها باشد، نه تنها ممکن نیست این قدرت در سمت‌وسوی رستگاری مردم به کار گرفته شود، بلکه درست در جهت مخالف آن مورد استفاده قرار خواهد گرفت. دلیل بارز این مدعی، فقر و بدبختی و گرسنگی اکثریت مردم و افزایش ثروت قارون‌های صاحب قدرت سیاسی و وابستگان آنهاست. به همین علت، «طبیعی است که در زیر سلطه حکومت فاسد، جامعه دچار فقر و محرومیت شود. ثروت گروهی خاص متراکم گردد و اکثریت مردم از آن محروم باشند» (شریف القرشی، ۱۹۸۷، ص ۸۲). در این وضعیت که اکثریت صاحبان قدرت سیاسی و بستگان آنها، غرق در ثروت و رفاه هستند و عموم مردم از فقر و تنگدستی در رنج می‌باشند، حتی اگر به ظاهر، افزایش ثروت آنها در چارچوب قانون باشد و همراه با تراکم ثروت روزافزون این گروه، قانونی نقض نشده باشد؛ به‌طور قطع، این تراکم ثروت ناشی از فساد و نشانگر فساد سیاسی و سوءاستفاده از قدرت است؛ زیرا فلسفه قدرت سیاسی رستگاری مردم و فراهم آوردن شرایط مناسب برای زندگی، همراه با سعادت برای عموم می‌باشد، نه انباشت ثروت صاحبان قدرت و وابستگان آنها. سخن امیرمؤمنان علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، بی‌تردید عین واقعیت و فصل‌الخطاب این مدعی است که فقر و تنگدستی مردم، ناشی از فزون‌خواهی حاکمان است: «أَمَا يَوتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِینَ إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَ أَمَا يَِعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاهِ عَلَى الْجَمْعِ...» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۴۳۶)؛ زمین به خاطر فقر و تنگدستی مردم ویران می‌گردد و مردم آنگاه فقیر و تنگدست می‌شوند که حاکمان در پی ثروت‌اندوزی باشند.

بنابراین، زمانی که دستاورد و خروجی قدرت سیاسی، به جای رفاه و آسایش مردم و فراهم آوردن زمینه رستگاری عمومی، افزایش ثروت صاحبان قدرت و دست‌نشانندگان آنها باشد، بی‌تردید جامعه دچار فساد سیاسی است که شاخص عینی آن، تراکم ثروت اکثریت حاکم از یک سو و فقر و تنگدستی عموم مردم از سوی دیگر است. با این حال، هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که جامعه دچار فساد سیاسی فراگیر نمی‌باشد، هر چند قانونی نقض نشده باشد و کسی به اتهام سوءاستفاده از قدرت تحت پیگیری قرار نگرفته باشد و محکومیتی در این باره وجود نداشته باشد. همچنان که به گفته امیرمؤمنان علیه السلام، جامعه به علت فقر و تنگدستی مردم، رو به ویرانی گذاشته است. در حالی که فقر و تنگدستی مردم، ناشی از فزون‌خواهی و ثروت‌اندوزی صاحبان قدرت؛ یعنی حاکمان جامعه می‌باشد. در این موقعیت که اکثریت صاحبان قدرت سیاسی غرق در ثروت و رفاه هستند و عموم مردم، اسیر فقر و تنگدستی، جامعه بی‌تردید دچار فساد سیاسی فراگیر است که اگر با این فساد، برخوردی قاطع و ریشه‌ای نشود، ویرانی کل جامعه را در پی خواهد داشت.

۴. سیره نبوی و علوی راهکار مقابله با فساد سیاسی

برای مقابله با حاکمیتی که این گونه دچار فساد سیاسی فراگیر شده بود، یکی از شعارهای در آستانه پیروزی انقلاب این بود: «تا شاه کفن نشود، این وطن، وطن نشود». این شعار اگر با اندکی تغییر، این گونه اصلاح می‌شد «تا زندگی شاهانه کفن نشود، این وطن، وطن نشود» و در عمل، به وقوع می‌پیوست و تحقق عینی می‌یافت، این اظهارنظر که «مملکت به خاطر این ریخت و پاش‌ها و اختلاس‌ها محتاج شده است، وگرنه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و معادن نداریم؟ همه چیز داریم، اما این مفت‌خوری‌ها و اختلاس‌ها و گشادبازی‌هایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود، مملکت را بیچاره کرده است» (موسوی خمینی، ۱۹۷۱، ص ۵۷).

درباره وضعیت قدرت سیاسی این سرزمین در بیش از نیم قرن پیش بیان شده بود، اکنون با وجود تغییر نظام سیاسی و پس از دادن صدها هزار شهید و جانباز، همچنان به قوت خود باقی نمی‌ماند و اکثریت صاحبان قدرت غرق در زندگی اشرافی و شاهانه نمی‌بودند.

با توجه به اینکه، قارون‌ها و ثروتمندان غرق در رفاه، نه می‌خواهند و نه می‌توانند در پی رستگاری انسان باشند، تا هنگامی که این گروه، برخوردار از قدرت سیاسی باشد، ممکن نیست جامعه، عاری از فساد سیاسی و سوءاستفاده از قدرت باشد. به‌ویژه اینکه «در منطق ربانی جایی برای توانگران استثمارگر در خلافت عمومی جامعه انسانی وجود ندارد. برای آنکه این خلافت، امانت است و کسی که به این امانت خیانت کرده است، امین نیست» (صدر، ۱۹۷۹، ص ۳۵) و نمی‌تواند عهده‌دار قدرت سیاسی باشد. کسانی که با دست یافتن به قدرت سیاسی، خود، خانواده و وابستگانشان به ثروت‌های قارونی می‌رسند، یا ثرویشان به شکلی روزافزون، افزایش می‌یابد، خیانتکارند و صلاحیت امانتداری و ورود به جرگه کارگزاران سیاسی جامعه را ندارند. چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرمود:

ای اهل کوفه اگر من از نزد شما بیرون رفتم درحالی‌که چیزی غیر از وسایل سفرم و شترم و خدمتکارم به همراه من بود من خائتم. «کان علی علیه السلام یقول: یا اهل الکوفه اذا انا خرجت من عندکم بغیر رحلی وراحتی و غلامی و فائنا خائتم» (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۶۸).

همچنان‌که بیان شد، هدف قدرت سیاسی، رستگاری مردم است. این هدف، آنگاه قابل دسترسی است که کسانی از قدرت سیاسی برخوردار شوند که خودشان رستگار باشند؛ زیرا ذات نایافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش. آنها که خود از رستگاری برخوردار نیستند، اشراف، ثروتمندان غرق در رفاه، مترفین دشمن کینه‌توز همیشگی پیامبران، نمی‌توانند موجب رستگاری دیگران شوند. بنا بر آیه ۹ سوره «حشر» و آیه ۱۶ سوره «تغابن» «وَمَنْ يوقُ شَحًّا نَفْسَهُ فَاولئکَ هُمُ المفلحون»؛ کسانی که از حرص و آرزوی خویشتن در امان مانند، رستگارند و شح؛ یعنی «بخل و آز شدیدگی که در دل جا گرفته باشد» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۲۰). از امام حسن علیه السلام درباره «شح» پرسش شد. آن حضرت فرمود: «ان تری ما فی یدک شرفاً و ما انفق تلفاً» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۷۰، ص ۳۰۵)؛ شح آن است که آنچه در دست داری را شرف بدانی و آنچه را بخشیده‌ای، تلف‌شده انگاری. در تفسیر این

آیه آمده است: آزمندی نفس از هر کار خیری بازمی‌دارد؛ زیرا خیر گونه‌ای از گونه‌های بخشش است، بخشش مال، بخشش عاطفه و بخشش کار و کوشش و بخشش زندگی در وقت نیاز و ممکن نیست آزمند کار خیری انجام دهد. آنچه برای او مهم است، آن است که بگیرد درحالی که یکبار هم بخشش از او سر نمی‌زند و کسی که از آزمندی خویش حفظ شود، به واقع از این عامل بازدارنده از خیر حفظ شده است. در این حال، به سوی دهش و بخشش کریمانه پیش می‌رود و این است رستگاری به معنای حقیقی (قطب، ۱۹۸۸، ج ۶ ص ۳۵۲۷).

بنابراین، کسانی می‌توانند موجب رستگاری مردم شوند که خود رستگار باشند و کسانی رستگارند که از بخل و آز در امانند. در نتیجه، به‌طور قطع، قانون‌ها و ثروتمندان حریص و آنها که در پی فزون‌خواهی هستند و به تعبیر قرآن، آنها که از جرگه آنها کم‌التکثر هستند، نه می‌توانند و نه می‌خواهند از جمله رستگاران باشند. از این رو، چنین افرادی، اگر از قدرت سیاسی برخوردار باشند، ممکن نیست در پی رستگاری مردم باشند و از قدرت سوءاستفاده نکنند. به همین علت، «اسلام با تمام توان، ثروتمندان را از قدرت سیاسی دور می‌سازد و در پی برپایی نظام اقتصادی و اجتماعی استواری است که ثروتمندان در آن، به مرکز قدرت کشور نفوذی نداشته باشند» (مدرسی، ۱۹۸۲، ص ۲۰۱).

راه چاره مقابله با فساد سیاسی و جلوگیری واقعی از سوءاستفاده از قدرت، پیروی همه دست‌اندرکاران سیاست و صاحبان قدرت، نه در حرف، بلکه در عمل از سنت پیامبر اکرم ﷺ و دست‌پورده او، امیرمؤمنان علیؓ آنگاه که حاکم جامعه بودند، می‌باشد. پیش از اشاره به سنت و راه و رسم پیامبر ﷺ، لازم به یادآوری است که شیوه زندگی پیامبران از جمله حضرت محمد ﷺ، برای همه انسان‌ها قابل پیروی است. اساساً خداوند پیامبران را از نوع خود انسان‌ها برگزیده است، تا قابل پیروی و الگویی عملی برای همه انسان‌ها باشند. چنان که «حضرت رسول اکرم ﷺ امت خود را دعوت فرموده‌اند که به آنجایی که پای خود را گذارده‌اند، پا گذارند. این امر مستلزم امکان سیر به آن مقصد است و گرنه لازم می‌آید، دعوت لغو باشد» (حسینی طهرانی، ۱۳۶۶، ص ۳۸)؛ به‌ویژه آنکه طبق آیه ۲۱ سوره «احزاب»، «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ قطعاً رسول خدا ﷺ الگویی آرمانی برای شماست، راه و رسم و شیوه زندگی آن حضرت، برای هر مسلمانی برترین الگوست: «وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ التَّائِسِي بِنِيهِ وَالْمُقْتَصِلِ لِأَثَرِهِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۲۲۷)؛ و محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند، کسی است که از پیامبرش پیروی و پا بر جای پای او بگذارد. به همین دلیل و به قیاس اولویت، این راه و رسم باید بیشتر به وسیله حاکمان و صاحبان قدرت، که مدعی پیروی او هستند، مورد توجه قرار گیرد و در عمل، آن را رعایت کنند. اگر به واقع شیوه زندگی آن حضرت، از جانب اصحاب قدرت رعایت شود، به‌طور قطع جامعه اسلامی شاهد سوءاستفاده از قدرت نخواهد بود.

با توجه به روایت‌هایی از زندگی پیامبر ﷺ «مسلم است که خاندان محمد ﷺ از آن هنگام که به مدینه وارد شدند، سه شب سیر غذا نخوردند تا آن زمان که او از این جهان رخت بریست» (غزالی، ۱۹۸۶، ج ۴، ص ۲۳۶).

آن حضرت در دورانی که در مسند قدرت بود، «جز یک پیراهن نداشت؛ به گونه‌ای که وقتی لباسش را برای شست‌وشو بیرون می‌آورد و بلال می‌آمد تا برای نماز اذان بگوید، لباسی نبود تا با آن به نماز رود تا اینکه لباسش خشک می‌شد. سپس، با آن لباس برای نماز بیرون می‌رفت» (همان). به طرق مختلف و به تعابیر گوناگون و با مضمونی واحد، این مندر از عکرمه چنین نقل کرده است: *عمرین خطاب بر پیامبر ﷺ وارد شد. درحالی که آن حضرت بر حصیری خوابیده بود، به گونه‌ای که آثار حصیر بر پهلوی او نقش بسته بود...* (بخاری، ۱۹۸۷، ج ۶ ص ۷۰؛ احمدبن حنبل، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۲).

درباره وضع زندگی و برخورداری امیرمؤمنان علی علیه السلام، آنگاه که در رأس حکومت قرار داشت، این‌گونه اظهارنظر شده است:

علی آمد که نظریه اسلام را درباره حکومت از نو در دل‌های حاکمان و مردم وارد کند. او آمد تا نان جوینی را بخورد که آرد آن را همسرش با دست خود تهیه می‌کرد... گاهی می‌شد که او شمشیرش را برای تهیه لباس و غذا می‌فروخت. او حاضر نشد که در کاخ سفید کوفه سکونت کند. او آمد تا آن‌طور زندگی کند که نضر بن منصور از عقبه بن علقمه نقل کرده است: روزی نزد علی رفتم. در جلوی او شیر ترشیده‌ای بود و نان خشکی که من را ناراحت ساخت. گفتم یا امیرالمؤمنین این غذا را می‌خوری؟ به من گفت: ای ابوالجَنُوب، پیامبر خدا نان خشک‌تر از این می‌خورد و لباس خشن‌تر از لباس من می‌پوشید. من اگر راه او را نروم می‌ترسم که به او ملحق نشوم (سیدقطب، ۱۹۹۵، ص ۱۶۲).

بهره‌مندی امام علیه السلام در اوج قدرت، از نعمت‌های دنیوی از پایین‌ترین مردم کمتر بود: «آن حضرت با اینکه بر کشور پهناوری حکومت می‌کرد که ایران و مصر و حجاز و یمن از استان‌های آن بود طوری زندگی می‌کرد که یک طلبه فقیر هم نمی‌تواند زندگی کند» (موسوی خمینی، ۱۹۷۱، ص ۵۶). به همین دلیل، «به همان اندازه که عامه با خوشامدگویی و تبریک گفتن به استقبال دولت امام می‌روند، طبقه اشراف از آن رویگردان می‌شوند» (عبدالمقصود، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۷۸). امام علیه السلام درباره شیوه زندگی خود، در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خویش چنین می‌گوید:

... بدان که پیشوای شما از نوشیدنی و خوردنی این جهان به دو جامه مندرس و دو گرده نان بسنده کرده است... اگر می‌خواستیم به غسل پاکیزه و مغز گندم و بافته‌های ابریشمی دست می‌یافتیم، چه مطلوب‌ترین چیزهای این جهان در دسترس من است، اما دور باد که هوس بر من پیروز شود و آزمندی من را به نشخواری کشاند، درحالی که در حجاز و یمامه کسانی باشند که به گرده‌های نان امید نداشته باشند و طعم سبزی را نچشیده باشند. چگونه شب را با شکم سیر بخوابم درحالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشند یا چنان باشم که شاعر گفته است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبْتَغِيَ بَطْنَهُ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادُ تَجْنُ إِلَى الْقَدِّ

این درد تو را بس است که با شکم پر بخوابی، درحالی که پیرامون تو جگرسوختگانی از تنگدستی در آرزوی پوست بزغاله‌ای باشند (نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۴۱۷ و ۴۱۸).

به قول سعدی:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی

کارگزاران حکومتی، که مدعی دوستی علی و پیروی از او هستند، باید در عمل پیرو او باشند و شیوه زندگی آنها، نشانگر راه و رسم حضرت محمد ﷺ و خاندان او باشد که نه تنها سیره آنها به دور از رفاه طلبی، مال‌اندوزی و فزونخواهی بوده است، بلکه به صراحت امیرمؤمنان ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۴۸۸)؛ کسی که ما اهل بیت ﷺ را دوست دارد، باید لباسی برای فقر و تنگدستی آماده کند؛ چون به قول حافظ:

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

به‌ویژه آنکه، دوستدار و پیرو محمد ﷺ کسی است که به واقع پای در جای پای او بگذارد و در اندیشه و عمل در پی راه و روش او باشد: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (ابراهیم: ۳۶)؛ هرکس از من پیروی کند، او از من است. همچنان که نزدیک‌ترین و سزاوارترین افراد به حضرت ابراهیم، کسانی بوده‌اند که از او پیروی کرده‌اند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» (آل عمران: ۶۸). این پیروی و سرسپردگی به سیره عملی پیامبر، به قیاس اولویت برای کارگزارانی که به نام او فرمانروایی می‌کنند و در چارچوب آئین او، از قدرت سیاسی برخوردارند، واجب‌تر و لازم‌تر است. چنان‌که امیرمؤمنان علی ﷺ در پایان نامه‌اش به مالک اشتر فرموده است: «بر تو لازم است تا کارگزاران حکومت‌های دادگر پیش از خود، با روش‌های نیک آنها یا رهنمودی از پیامبر ﷺ یا واجبی را که در کتاب است، را در یاد داشته باشی و از آنچه ما به آن عمل کردیم و تو شاهد آن بودی پیروی کنی» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۴۴۵). بنابراین، کارگزاران حکومت و صاحبان قدرت، علاوه بر شایستگی‌های لازم برای اداره کشور، باید سطح برخورداری آنها حداکثر در اندازه عموم مردم باشد و در عمل، زندگی آنها نشانگر این باشد که در پی رفاه‌طلبی و فزونخواهی و برتری‌جویی نیستند. در غیر این صورت، از فساد و سوءاستفاده از قدرت در امان نخواهند بود؛ زیرا به فرموده خداوند خانه آخرت (بهشت) را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری‌جویی و فساد نیستند... «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا...» (قصص: ۸۳).

همان‌طور که آمد، هدف قدرت سیاسی، فراهم آوردن شرایط لازم برای رفاه و آسایش و رستگاری مردم است. حوزه قدرت سیاسی و حاکمیت، جایی برای ثروت‌اندوزی و فزونخواهی نیست. کسانی که در پی ثروت‌اندوزی و فزونخواهی هستند، باید آن را در جای دیگری جست‌وجو کنند. در غیر این صورت، ورود آنها به حوزه قدرت سیاسی، برابر است با سوءاستفاده از قدرت. اگر اراده جدی برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت به شکلی بنیادی وجود داشته باشد، باید همه کارگزاران حوزه سیاست از سیره نبوی و علوی، آنچنان‌که

ذکر شد، پیروی کنند. چنان که طبق آیه ۳۸ سوره «توبه» «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...»؛ مشرکان نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند، مترفین، ثروتمندان غرق در رفاه و قارون‌ها، نباید به قدرت سیاسی نزدیک شوند و تنها کسانی از قدرت برخوردار گردند که به واقع و در عمل، خواهان سعادت مردم باشد، نه در پی ثروت‌اندوزی.

نتیجه‌گیری

بنا بر دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام، که واقعیت‌های اجتماعی و تجربه تاریخی صحت آن را به اثبات رسانده است، فقر و تنگدستی مردم، ناشی از گرایش اکثریت حاکمان و اصحاب قدرت به فزونخواهی و مال‌اندوزی است؛ چون منابع هر کشوری محدود است. وقتی این منابع، به جای آنکه در خدمت رفاه و آسایش عمومی قرار گیرد، در جهت ارضای خواسته‌های نامحدود آنان به کار گرفته شود و به وسیله گروه حاکم و وابستگان آنها تصاحب گردد، دیگر چیزی برای مردم باقی نمی‌ماند تا برای آنها هزینه شود. دلیل روشن این ادعا، این است که جای مخدوم و خادم عوض شده است. به جای آنکه گارگزاران حکومت، که قرار بوده است خادم مردم باشند و شرایط را برای رفاه و آسایش و رستگاری مردم آماده کنند و بنا بر قاعده، که همواره مخدومان در موقعیت معیشتی بهتر یا برتری از خادمان خود قرار دارد، آنها هم در موقعیت معیشتی و رفاهی پایین‌تر از مردم قرار داشته باشند. بعکس، وضعیت معیشتی و رفاهی اغلب آنها، نه تنها از عموم مردم پائین‌تر نیست، بلکه در آن چنان موقعیت رفاهی و اقتصادی قرار دارند که اکثریت مردم، اصلاً با آنها قابل مقایسه نیستند. درحالی که عموم مردم دچار فقر و تنگدستی هستند، در رفاه کامل هستند.

این مقاله، با بررسی موانع فساد سیاسی در چارچوب تعریف‌های رایج، که تجاوز از قانون و نقض آن را معیار سوءاستفاده از قدرت به حساب می‌آورند، به این نتیجه می‌رسد که این موانع قانونی، از آنجاکه دارای شاخص عینی و پایداری نیستند و بر پایه استواری قرار ندارند، همواره به شیوه‌های گوناگون قابل دور زدن هستند و نمی‌توانند به‌طور مؤثر، با فساد سیاسی مقابله کنند. با نگاهی به دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام، در این باره معلوم می‌شود که آن حضرت فقر مردم را از یک‌سو، و ثروت انبوه اکثریت صاحبان قدرت را از سوی دیگر، به‌عنوان دو شاخص عینی و پایدار سوءاستفاده از قدرت به‌شمار می‌آورد. راهکار مقابله با آن، در نابودی این دو شاخص؛ یعنی فقر مردم و ثروت انبوه اکثریت صاحبان قدرت و نزدیکان و وابستگان آنهاست. شیوه زندگی و سیره عملی نبوی و علوی در اوج قدرت نمونه عینی، واقعی و تجربه شده، این راهکار است که باید سرمشق و الگوی عملی حاکمانی باشد که مدعی پیروی از آنها هستند و به نام آنها حکمروایی می‌کنند.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
- ابن ابی‌جمهور احسائی، محمدین علی، ۱۳۹۸ق، *عوالی الثانی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ*، قم، سیدالشهداء.
- ابن فهد حلّی، احمد، بی‌تا، *عدة الداعی و نجاح الساعی*، تحقیق احمد موحدی قمی، قم، مکتبه الوجدانی.
- احمدین خنبل، بی‌تا، *مسند احمد*، مصر، مؤسسه قرطبه.
- اردان، فیلیپ، ۱۳۸۹، *نهادهای سیاسی و حقوق اساسی*، ترجمه رشید انصاریان، اهواز، دانشگاه شهید چمران.
- بخاری، محمدین اسماعیل، ۱۹۸۷م، *صحیح البخاری*، بیروت، دارابن‌الکثیر الیمامه.
- تقفی کوفی، ابراهیم‌بن محمد، ۱۳۵۵، *الغارات*، تحقیق سیدجلال‌الدین محدث، تهران، چاپخانه بهمن.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۶، *رساله لب‌الباب در سیر و سلوک اولی‌الباب*، چ چهارم، تهران، حکمت.
- حکیمی، محمدرضا و دیگران، ۱۳۶۰، *الحیة*، چ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲.
- _____، ۱۳۶۷، *الحیة*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۳.
- سعدی، مصطفی‌الدین، بی‌تا، *گلستان*، تهران، پیروز.
- سیدقطب، ۱۹۸۸م، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دارالشروق.
- _____، ۱۹۹۵م، *العدالة الاجتماعية فی الاسلام*، چ دوم، بیروت، دارالشروق.
- شریف القرشی، باقر، ۱۹۸۷م، *النظام السياسي فی الاسلام*، ط. الرابعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- شمس‌الدین، محمدمهدی، ۱۹۷۲م، *دراسات فی نهج البلاغه*، ط. الثانيه، بیروت، دارالزهراء.
- شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۴، *قیام امام حسین*، چ هجدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۹۷۹م، *الاسلام یقود الحیة، خلافة الاسلام و تسهاده الانبیاء*، ط. الثانيه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- عبدالمقصود، عبدالفتاح، ۱۳۹۱، *الامام علی*، ترجمه سیدمحمد مهدی جعفری، چ هشتم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۷، *کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- غزالی، ابوحامد، ۱۹۸۶م، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ۲۰۰۵، *الفساد السياسي فی المجتمعات العربیه و الاسلامیه*، قاهره، النهضه.
- فارسی، جلال‌الدین، ۱۳۴۹، *انقلاب تکاملی اسلام*، تهران، آسیا.
- قاضی، ابوالفضل، ۱۳۶۸، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- لسکی، گره‌هات، ۱۳۷۰، «قدرت و امتیاز»، در: *قدرت فرانسوی یا اثر شیطانی*، ویراسته استیون لوکس (مجموعه مقالات)، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- متیو، برتران، ۱۳۹۱، *قانون*، ترجمه و تحقیق مجید ادیب، تهران، میزان.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۹۸۳م، *بحار الانوار*، چ چهارم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محدث نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، *المستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث.
- مدرسی، محمدتقی، ۱۹۸۲، *المجتمع الاسلامی، منطلقاته و اهدافه*، تهران، مرکز الثقافی الاسلامی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۹۷۱م، *ولایت فقیه*، چاپ نجف.
- هیوود، پل، ۱۳۸۱، *فساد سیاسی*، ترجمه محمد طاهری و میرقاسم بنی‌هاشمی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.